

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۱۷ فروردین ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

اثبات حقانیت شیعه با آیه کریمه

اصطلاحاً به شیعه، فرقه‌ی ناجیه گفته می‌شود. طبق روایات نبوی و بیان معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بین فرقه‌ها و گروه‌های مختلف و متعددی که به عنوان اسلام وجود دارد، تنها گروهی که در قیامت اهل نجات است، گروهی است که پیرو و دنبال‌روی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه است. در متن حدیث نبوی آمده است که آن بزرگوار به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود: "يا على أنتَ وَ شِيعَتَكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ".

اثبات حقانیت این فرقه با همین یک آیه‌ی شریفه ممکن می‌شود. خدای متعال انسان را به اطاعت از خود، امر می‌کند. عقل انسان حکم به لزوم این اطاعت کرده است؛ به دلیل این‌که حق تعالی خالق همه‌ی موجودات و مجمع همه‌ی کمالات و فضائل است. ولی در «أَطِيعُوا»ی دوم مفهوم تعبد از حق تعالی وجود دارد. «أَطِيعُوا»ی اول ارشاد به حکم عقل و «أَطِيعُوا»ی دوم تعبد به حکمی است که حق تعالی فرموده و آن اطاعت از رسول او است. در جمله‌ی سوم که «أُولِي الْأَمْرِ» است «أَطِيعُوا» تکرار نشده، ولی بنابر واو عاطفه، این حکم تعبدی شرعی و الهی، که صاحبان فرمان را اطاعت کنید، بر عهده‌ی همه‌ی مکلفین و انسان‌ها گذاشته می‌شود.

در کلمه‌ی «أُولِي الْأَمْرِ»، «أُولِي» به معنی صاحب است. صاحبان امر یعنی کسانی که لیاقت و شخصیت مولویت را برای انسان دارند. کسانی که شایستگی الهی-انسانی بین انسان‌ها دارند، به حکم عقل مقدم بر افرادی هستند که ادعای ولایت بر مؤمنین و مسلمین می‌کنند. در طول این زمان هزاروسیصد-چهارصد سال همان‌گونه که مدعی الوهیت و ربوبیت و مدعی نبوت داشته‌ایم، مدعی ولایت الهیه -یعنی مقام امامت- هم داشته‌ایم. ولایتی که فقها دارند، مستند به روایتی است که از حضرت بقیه‌الله اروح‌ناله‌الفدا به صورت نامه برای یکی از نواب خاص ایشان آمده، و او هم این نامه‌ی شریف را به شیعیان منتقل کرده است، که در دست علما و کتب فقهی و اصولی وجود دارد.

حضرت مستقیماً و با صراحت و شفافیت فرموده‌اند که در زمانی که ما بین شما نیستیم، بر شما لازم است که از روایت احادیث ما، که منظور همان فقها هستند اطاعت کنید. آن‌ها بر شما حجت هستند، و ما بر آن‌ها حجت هستیم. فقها سلام‌الله‌علیهم کسانی هستند که در امور فرعیه، مثل اخلاقیات و فقه، منحصرأً از کانال اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین اطلاعات مذهبی به دست‌شان رسیده است و از خود چیزی ندارند.

نقش تعبد در یکپارچگی جامعه

معنی تعبد، اطاعت کردن بدون مطالبه‌ی استدلال و دلیل و فلسفه‌ی حکم است. در بحث‌های گذشته نقش تعبد در جهان قانون و ضابطه، از جمله قانون شرعی، قانون کشوری و قانون سیاسی، مطرح شد. هیچ جمعیت و کشوری و هیچ جامعه‌ای بدون استفاده‌ی از تعبد نمی‌تواند به صورت دسته‌جمعی ادامه بدهد و اگر تعبد نباشد متفرق می‌شود. اگر فردی مانند رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر بخواهد مدیر کشوری باشد و آن‌را اداره کند، لازم است که آن ملت باور کرده باشند که تعبد موجب محفوظ ماندن جمعیت و اجتماع آن‌ها می‌شود. بدین ترتیب به قوانین کشور عمل می‌کنند و آن جامعه به صورت اجتماعی خود باقی می‌ماند، و کشور متلاشی نمی‌شود. از هنگامی که مردم تصور کنند که اطاعت بدون درخواست فلسفه‌ی قوانین، صحیح نیست و نباید اطاعت کرد، بذر از هم‌پاشیدگی کشت شده است و آن جماعت باقی نمی‌ماند.

در دین هم همین‌گونه است. علما سلام‌الله‌علیهم فلسفه‌ی همه‌ی احکام را نمی‌دانند. ایشان بخشی از حکمت‌های احکام را می‌دانند که عمده‌ی آن‌ها را مرحوم صدوق علیه‌الرحمه در علل‌الشرایع نقل کرده است. البته آن حکمت‌ها، علت واقعی نیست. حکمت و فلسفه‌ی بسیاری از احکام هم برای هیچ کس معلوم نیست. علت آن معلوم نیست. ما باید نسبت به دین خدا، و نسبت به احکامی که خدای متعال به وسیله‌ی انبیاء و اولیائش سلام‌الله‌علیهم به دست ما رسانده است تعبد داشته باشیم. اگر حکمتی از آن را نفهمیدیم از خدای متعال بخواهیم به ما بصیرتی عطا کند که با آن بصیرت به حکم واقعی احکام الله دست پیدا بکنیم، و تا بصیرت نباشد، انسان به این فهم دست پیدا نمی‌کند.

از مقدمات به دست آوردن بصیرت، صفای روح و طهارت روح است. روح نباید گنه‌کار و آلوده باشد. روحی که آلوده نباشد و از آلودگی‌های اخلاقی و فقهی و دینی به دور باشد، و به عبادات الهیه متعبد باشد به تدریج بصیرت پیدا می‌کند و روشن و متوجه می‌شود. نیازی به این نیست که انسان خدمت معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین مشرف شود و حداقل حکمت احکام را از ایشان سؤال کند. حداکثر حکمت نزد آن بزرگواران است. اگر ان‌شاءالله خدای متعال توفیق داد و انسان درک محضر آن بزرگوار ارواح‌ناله‌الفدا را کرد، می‌تواند از ایشان بپرسد و در احکام الهی روشن شود. در غیر این صورت، بسیاری از احکام الهی درسته است و حکمت و فلسفه‌ی آن روشن نیست. یعنی ما نمی‌دانیم چرا نماز صبح دو رکعت، ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت و عشاء چهار رکعت است. اگر بگوییم نمی‌دانیم بار قیامتی ما سبک‌تر است، تا اینکه نعوذ بالله مطالبی جمع‌آوری کنیم و تحویل سؤال‌کننده بدهیم.

تعبد - یعنی اطاعت کردن بدون چون و چرا - مقوم و قوام و مایه‌ی پابرجایی جامعه و فرد است، اعم از این که آن جامعه جامعه‌ی دینی باشد یا جامعه‌ی دنیایی باشد. تعبد در کشورهایی که دین ندارند، مثل کشورهای کمونیستی هم وجود دارد. اگر از یک کمونیست سؤال کنند که شما چرا از سمت راست رانندگی می‌کنید و مانند انگلیس از سمت چپ رانندگی نمی‌کنید؟ پاسخ می‌دهد که رجال سیاسی ما این‌گونه قانون‌گذاری کرده‌اند، ما هم چنین عمل می‌کنیم، لابد مصلحت ما در این است. این فرد نمی‌گوید که فلسفه‌اش را می‌دانم. این حقیقت تعبد است. ریشه تمدنی که در دنیا مورد بحث است تعبد است. اگر تعبد نباشد، نه تمدن اسلامی و نه غیر اسلامی وجود پیدا نمی‌کند. تمدن از کلمه‌ی مُدُن است. مُدُن هم جمع مدینه به معنای شهر است. تمدن یعنی فرهنگ شهرنشینی.

اولی‌الامر، شایسته‌ترین افراد

خدای متعال بندگان خود را تکلیف می‌کند که اختیار خود را درست به افرادی بدهید که صاحبان امر و کسانی هستند که لیاقت و شایستگی فرماندهی جامعه را دارند. این افراد بنابر به عقل و بر حسب وجدان اکثریت مردم، کسانی هستند که در علم و قدرت بالاترین و در پاسخ‌گویی به سؤالات مردم بهترین هستند، در عملکرد هم امین هستند و صداقت دارند.

چنین ویژگی‌هایی منحصراً در ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین وجود دارد و هیچ فردی غیر از آن بزرگواران وجود ندارد که این صفات را داشته باشد. اولی‌الامر کسانی هستند که شایستگی داشته باشند. خدای متعال به همین دلیل ما را به اطاعت از ایشان امر می‌کند. حکمت این احکام الهی معلوم است. این مورد از اصول است و از موارد تعبد نیست. اطاعت کردن از انبیاء و از امام معصوم صلوات‌الله‌علیهم از مسائل اصول دین است. مسائل اصول دینی هم بایستی با استدلال و برهان روشن شود و تعبد در آن‌ها نیست.

این تعبد را کسی از همه بهتر می‌فهمد که عقل و شعور دارد و از اعتدال فکری و اخلاقی و از اعتدال جسمانی برخوردار است. خیرخواه مردم و امین مردم است. صداقت و امانت دارد. هیچ نبی‌ای نبوده است مگر این که خدای متعال این دو صفت را در آن بزرگواران ایجاد کرده و سپس سمت نبوت را به آن‌ها عطا کرده است. امامت هم همین‌گونه است. عدالت مطلق، صداقت مطلق، امانت مطلق در معصوم صلوات‌الله‌علیهم وجود دارد و در غیر معصوم به صورت مطلق بسیار کم پیدا می‌شود. در غیر معصوم بایستی این حقیقت و واقعیت و این اوصاف حمیده و فضائل، به صورت نسبی تشخیص داده شود.

پنج‌شنبه، ۱۷ فروردین ۱۳۹۶

انسان افرادی را پیدا می‌کند که از دیگران بهتر باشند و اختیار را به آن‌ها می‌دهد، و خود را هم تسلیم آن‌ها می‌کند تا جامعه از هم نپاشد و مُدُنیت و شهرنشینی برقرار باشد. این مطالب از مواردی نیست که به روایت احتیاج داشته باشد. کلمه‌ی اولی‌الامر در این آیه‌ی کریمه به این معنی است که بهترین افراد در صفات حمیده‌ی انسانی را پیدا کنید و اختیار زندگی خود را به دست آن‌ها دهید. شکی نیست که در زمان معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بهترین همان‌ها بودند. به شهادت دشمنان ایشان ائمه از بهترین انسان‌ها بودند و کسی نتوانست این امر را مخفی کند. از امام محمد شافعی سؤال کردند که چه کسی اهلیت و شایستگی برای امامت دارد؟ او جواب داده بود که آن کسی که دو دسته‌ی از مردم از بیان فضائل او خودداری کردند؛ دوستانش تقیه کردند و نگفتند تا جان‌شان محفوظ بماند، دشمنانش هم به دلیل دشمنی از بیان فضایل خودداری کردند، در عین حال فضائل امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه شوق و غرب عالم را گرفته است. ابن‌ابی‌الحدید یک سنی معتزلی است که تاریخ‌دان و نسبتاً با وجدان است. ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه‌ی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه که بیش از ده جلد قطور است، از صد فضیلت حضرت، نود فضیلت را ذکر کرده، اما در ده درصد موارد، بعضی از ریزه‌کاری‌ها را ذکر نکرده و عبور کرده است. دشمن‌ها هم نتوانستند فضائل اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را خاموش و مخفی کنند.

معنای واقعی شیعه

مأمون بعد از به شهادت رساندن علی‌بن‌موسی صلوات‌الله‌علیه، برای این‌که ننگ امام‌کشی را از خود بردارد تصمیم گرفت که دختر خود ام‌الفضل را به عقد حضرت جواد صلوات‌الله‌علیه که در آن هنگام حدود نه سال یا ده سال سن داشتند، درآورد. لذا دستور داد که حضرت از مدینه به خراسان تشریف ببرند. نقل کرده‌اند که حضرت در یکی از کوچه‌های بغداد ایستاده بودند و نوجوان‌ها هم مشغول بازی بودند. هنگام عبور خلیفه بچه‌های دیگر فرار کردند و کوچه خلوت شد. حضرت کنار ایستادند. حاکم آمد و سؤال کرد که چرا شما فرار نکردید؟ ایشان فرمودند من خلافی نکرده بودم و این معبر هم به اندازه کافی عریض است، که شما رد شوید.

اطرافیان مأمون به تصمیم مأمون اعتراض کردند و از او خواستند که حداقل این نوجوان را تحت آموزش معلمی قرار دهد. مأمون گفت که شما او را نمی‌شناسید. او از یک خانواده‌ای است که جهل و نادانی برای ایشان مفهوم ندارد. علم ایشان علم الهی است و علمی نیست که از دهان معلم گرفته باشند. من این خاندان را می‌شناسم.

یکی از مراجع گذشته گفته بود که به نظر من مأمون شیعه‌ی امام‌کش بود. این نظر اشتباه است. زیرا معنی تشیع این نیست که انسان بداند که علم و قدرت و تقوای ائمه‌ی طاهریں صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از دیگران بیش‌تر است. معنای تشیع این اعتقاد و این علم نیست. معنی تشیع باور کردن این است که این بزرگواران اولیای خدا هستند و هر انسانی باید خود را مطیع این بزرگواران قرار بدهد و اگر به عنوان دین چیزی به مردم عرضه می‌شود، همین مطالبی است که ایشان می‌فرمایند. بنابراین مأمون از حقیقت تشیع بهره‌مند نبود. او به این‌که حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا و حضرت جواد صلوات‌الله‌علیهم‌از خاندان علم و تقوا و صداقت و امانت هستند علم داشت. این علم، اطلاعی در مغز انسان است. این علم باید تمام وجود انسان را بگیرد.

ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه در دعای عرفه در توحید و اعتقاد به حق تعالی می‌فرماید: ای خدا، تمام اعضای من، ناخن من، گوشت من، پوست من، استخوان من، موهای من به وحدانیت تو شهادت می‌دهند. این را ایمان می‌گویند. اگر انسان این مقدار باور نسبت به اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نداشته باشد، شیعه نیست. معصوم صلوات‌الله‌علیهم به فرد خراسانی که ادعای تشیع داشت فرمود: شما از شیعیان ما نیستید، شما از محبین و دوستداران ما هستید. تشیع یک حقیقت بالایی است.

علمی که مأمون به امتیاز و صاحب فضیلت بودن اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین داشت، خاصیت ندارد. علم وقتی که در همه‌ی اعضا و جوارح به گونه‌ای نفوذ کرد که انسان بر خلاف مقتضای آن علم هیچ کاری انجام نداد، ایمان می‌شود. ایمان در تشیع و ایمان در توحید چنین است. چنین انسانی خلاف نمی‌کند. اگر تشیع به مفهوم واقعی خود در مأمون وجود داشت هرگز قدرت عقلانی و فکری و وجدانی نداشت که امام‌کش بشود. او از قدرت طبیعی جسمانی که خدای متعال به او عطا کرده بود، سوءاستفاده کرد و حجت خدا را مسموم کرد.

برای اطلاع از این بحث‌های ظریف باید انسان از خدای متعال توفیق بخواهد که در برابر آگاهی‌هایی که اولیای الهی از فضائل داشتند قرار بگیرد، تا این دقایق در مغز او بماند. گسترش ابعاد زندگی دنیایی، انسان را از توجه چشم‌گیر به آخرت غافل کرده است. باید ابعاد این زندگی را کم کرد تا بتوان از فضایی مانند دعا‌های ماه مبارک رجب بهره برد.

سیدالشهدا صلوات‌الله‌علیه به یکی از دشمنان فرمودند: شما با این وضعیتی که برای من به وجود آوردید، تنها توانستید که دنیای من را از بین ببرید، ولی آخرت خود را از دست دادید، یعنی برای همیشه خودتان را مستحق و اهل آتش و عذاب خدا قرار دادید. مؤمن و مسلمان واقعی باید زیرک باشد و طرح‌های دشمنان حق تعالی را عملاً پذیرا نباشد و در زندگی خود و در کسب و کار خود و در مملکت خود پیاده نکند. اگر این امور را نفهمیدید، منتظر همه نوع بلا هم باشید. اگر انسان نفهمد کسی که دست او را گرفته و مدعی است که او را به مقصد می‌رساند، کیست و چه هدفی دارد، به هر بلایی مبتلا شد باید خود را ملامت کند. انسان نباید دست عقل و دست زندگی و دست عمر خود را در دست هر کسی قرار دهد.

معرفی دشمنان حق تعالی توسط حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها

یکی از رگ‌های اصلی تشیع، که مثل سرخرگ خون را به همه‌ی اعضا می‌رساند و تغذیه می‌کند، گذشت در راه خدای متعال است. هر گونه که اقتضا کند و تکلیف برای ما مشخص شود، گاهی گذشت از مال، گاهی گذشت از وقت، گاهی گذشت از جان، گاهی گذشت از فرزند لازم است. حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بعد از پدر بزرگوار خود، در آن فرصت کوتاه، یک تئوری از اسلام را به مردم عرضه کردند. ایشان اسلام عملی اجرایی را شروع کردند. انسان مسلمان باید دشمن‌شناس باشد، آن بزرگوار پشت درب، خطاب به پدر بزرگوار خود عرض کردند که امت تو این وضعیت را برای من به وجود آورده‌اند. ایشان دشمنان دین و خدای متعال را معرفی کردند. بدین ترتیب آن گروه ظالم مشخص شدند و مظلوم هم مشخص شد. آن‌ها به کسی ظلم کردند که پیامبر فرموده بودند پاره‌ی تن من است، یعنی ظلمی بالاتر از این نمی‌شود. هر چه شاخ و برگ این مسیر ادامه پیدا کند، آن‌ها از دشمنان خدا و دین خدا هستند.

از جهت مقدار ظلم، نسبت به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه اول مظلوم تعبیر شده است. اما شاید از جهت کیفیت، حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها اول باشند. کیفیت این ظلم عادی نبوده است. این ظلم، نه عقلایی و نه الهی و نه انسانی و نه حیوانی بوده است. حیوان هم این‌طور برخورد نمی‌کند. ایشان مظلوم دوم را هم که همه ندیدند، مشخص کردند و خطاب به خادم خود فرمودند: "يا فِضَّةُ خُذِي نِي وَ اللهُ قَدْ قَتَلَ مَا فِي أَحْشَائِي". به سلمان فرمودند که آن‌ها یک دنده‌ی من را شکستند. ایشان برنامه‌ی تکلیفی و تبلیغی خود را اجرا می‌کنند.

این خانم در عمر کوتاه خود به تمام فرزنداناش - که اولیای معصوم حق تعالی هستند - طرح ادای وظیفه در بین مردم، در راه خدا را یاد دادند. انسان نباید از هیچ چیز دریغ کند. ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه هم اول کسی بود که چند تا از این درس‌ها را که از مادر بزرگوار خود گرفته بود پیاده کرد. حاشیه‌های ریز مسئله‌ی عاشورا باید تدریجاً گفته شود. آن بزرگوار فرمود که من را بین دو چیز مخیر کرده‌اند، یا تسلیم یزید بشوم یا از هر چه دارم، بگذرم و جنگ کنم. هیچ جنگی آن‌گونه نبود که همه مردان اعم از جوان‌ها و پیرها و اصحاب را بکشند، زن‌ها را تازیانه بزنند، و همه اثاث زندگی را غارت کنند.

در این زمان هم مردم کشته شدن کودکان در یمن نمی‌پسندند. برخورد با دشمن هم قوانینی دارد که نباید از آن قوانین تجاوز کرد.